

# کوتاه‌ترین سایه

مفهوم حقیقت در فلسفه نیچه

النکا زوپانچیچ

ترجمه صالح نجفی، علی عباس بیگی



## فهرست

- ۱ ..... یادداشت مترجمان  
۱۳ ..... دیباچهٔ اسلاوی ژبیزک بر سری «اتصالی‌ها»  
۱۷ ..... مقدمه: رخدادی به نام «نیچه»

### بخش یکم

- ۵۹ ..... نیچه و رای روان‌شناسی تجربی  
۶۳ ..... «خدا مرده است»  
۸۱ ..... آرمان زهد  
۱۰۵ ..... نیست‌انگاری یا نیهیلیسم ...  
۱۱۹ ..... ... در مقام «بحران تصعید یا والایش»؟

### بخش دوم

- ۱۳۹ ..... نيمروز  
۱۴۵ ..... دردسرهای حقیقت  
۱۹۳ ..... از نیستی جسمیت یافته ...  
۲۰۱ ..... ... از راه آری‌گویی مضاعف ...  
۲۲۳ ..... ... به نیستی به‌مثابه تفاوت حداقلی  
۲۴۵ ..... پی‌افزود: در باب عشق به‌مثابه کم‌دی  
  
۲۶۹ ..... ضرورت مواجهه‌های تازه با دلوز  
۲۸۹ ..... صحنهٔ نمایش دو

## یادداشت مترجمان

النکا زوپانچیچ در کتاب کوتاه‌ترین سایه می‌کوشد به یک پرسش پاسخ گوید، پرسشی که شاید از دید خیلی‌ها پاسخش روشن باشد: «چه چیز نیچه را نیچه کرده است؟» اکثر خوانش‌های مُدروز نیچه را متفکری معرفی می‌کنند که «جلوتر از زمان خودش بود» و به همین سبب درست خوانده و فهم نمی‌شد اما بعد می‌افزایند که سرانجام زمان نیچه فرارسیده است و بدین ترتیب به سر نیچه و خوانندگانش منت می‌گذارند و سخن‌های اغلب خلاف‌آمد عادت او را تا سطح ابراز عقایدی شخصی پایین می‌آورند که هر کسی ممکن است با آن‌ها همداستان شود. زوپانچیچ می‌کوشد نشان دهد وجه ممیز کار و اندیشه نیچه هیچ نیست مگر «ازمدافتادگی» او (طرفه اینکه کتاب *Urzeitgemässe Betrachtungen* که معمولاً در انگلیسی به «تأملات نابهنگام» ترجمه می‌شده در اواخر قرن پیش به «ملاحظات ازمدافتاده» ترجمه شد): از دید زوپانچیچ، نیچه نه فقط در زمانه خودش بلکه در هر زمانی متفکری است بیرون از جریان اصلی. او نویسنده‌ای بی‌وقت است، خروسی بی‌محل در اقلیم تفکر. زوپانچیچ در کتاب خود، در دو بخش، دو جنبه از فلسفه نیچه را بررسی می‌کند. در بخش اول، سه مضمون محوری تفکر نیچه را بازمی‌خواند: (۱) اعلام مرگ خدای مسیحی (حکمی که بنا به قرائت زوپانچیچ معنایی دوگانه دارد: «خدا مرده است» و «مسیحیت پس از مرگ خدا زنده ماند»); (۲) آرمان زهد؛ و (۳) نیست‌انگاری یا نیهیلیسم. به اعتقاد زوپانچیچ این سه مضمون در وضعیت پست‌مدرن کنونی - جهانی که بر مدار مذهب اصالت لذت (هدونیسیم) می‌گردد - حضوری بس پررنگ دارند.

در بخش دوم به سراغ استعاره «نیمروز» در کار نیچه و پیامدهای آن برای تلقی نیچه از «حقیقت» می‌رود. نیمروز در نوشته‌های نیچه قسمی تصویر، استعاره یا «مفهومی غیرمفهومی» است: نیمروز بنا به توصیف نیچه لحظه‌ای نیست که همه سایه‌ها رنگ می‌پازند و محو می‌شوند بلکه لحظه «کوتاه‌ترین سایه» است - نه لحظه یکی شدن تمامی چیزها در آغوش وحدت بخش آفتاب بلکه لحظه شکاف خوردن، لحظه دوتا شدن یکی‌ها و به تعبیر نیچه لحظه‌ای که «یک به دو بدل می‌شود». به زعم زوپانچیک این تلقی تازه از مفهوم دو (the Two) مهم‌ترین نوآوری نیچه در فلسفه است، چندان که عنوان فرعی کتاب «فلسفه دو نزد نیچه» است: دو به معنای تفاوت حداقلی و تأویل ناپذیری که درون هر چیز شکاف می‌اندازد و سرچشمه نیرو و تحرک کل تفکر نیچه و تنش مداوم و درونی آن است.

۲) نیچه در زبان فارسی ملغمه‌ای است از خوشباشی پست‌مدرن و نسبی‌گرایی اخلاقی و حکمت خسروانی؛ نویسنده‌ای که اغلب به دلایل بی‌ربط قاپ‌دل خوانندگان را می‌رباید. آری گفتن به زندگی یعنی لذت‌پرستی و خوشباشی؛ «چنین گفت زرتشت» یعنی توسل جستن یکی از خلاق‌ترین متفکران قرن نوزدهم اروپا به پیامبر ایران باستان؛ و غروب بت‌ها یعنی بی‌معنا شدن همه آرمان‌ها و سیطره عقاید شخصی به عوض جستجوی حقیقت و پیکار فکری. نیچه در کتاب اینک انسان، خودزندگی‌نامه غریب فلسفی‌اش، پس از آنکه شاهکار خود چنین گفت زرتشت را بزرگ‌ترین هدیه‌ای توصیف می‌کند که تا کنون کسی به نوع بشر ارزانی داشته، توضیحی می‌دهد که برای ما ایرانیان توجه به آن از همه چیز ضروری‌تر است: «در اینجا هیچ پیامبری سخن نمی‌گوید، هیچ یک از آن جانوران دورگه مخوفی که حاصل پیوند بیماری و اراده معطوف به قدرت‌اند و بنیان‌گذاران ادیان خوانده می‌شوند. بالاتر از همه باید درست به لحنی گوش بسپارید که از این دهان برمی‌آید، این آهنگ به یادماندنی، اگر که می‌خواهید در حق معنای حکمت‌آموز آن اجحاف نکنید. خاموش‌ترین کلمات‌اند که طوفان می‌زایند؛ افکاری که با پای کبوتران می‌آیند جهان را راه می‌نمایند.» و آن‌گاه نیچه گوشزد می‌کند که در چنین گفت

زرتشت خبری از وعظ و نصیحت هیچ واعظ خشک مغزی نیست که از مستمعانش طلب «ایمان» می‌کند. زرتشت نیچه «حکیم بصیر» و «قدیس» و «منجی عالم» و دیگر مظاهر فساد و انحطاط (*décadent*) نیست. پس اصلاً چرا نام قهرمان کتاب نیچه «زرتشت» است؟ طرفه اینکه این پرسش را نخستین بار خود نیچه طرح می‌کند: «تا کنون از من نپرسیده‌اند... که در دهان من، در دهان این نخستین دشمن اخلاقیات، نام زرتشت به چه معناست: آخر، آنچه آن مرد پارسی را در تاریخ به طرزی باورنکردنی منحصر به فرد ساخته است دقیقاً عکس این است. زرتشت نخستین کسی بود که چرخ محرک واقعی کارخانه عالم را در پیکار خیر و شر [اخلاقی] دید - و این یعنی: ترجمه اخلاقیات به علتی متافیزیکی و غایتی فی‌نفسه هر آینه کار اوست. اما این پرسش اصولاً پیشاپیش پاسخ است. زرتشت خطای فاجعه‌باری را خلق کرد که همان اخلاقیات است: از همین روی او باید نخستین کسی باشد که این اشتباه را تصدیق می‌کند... از هر چه بگذریم، کل تاریخ عبارت است از ابطال تجربی اصل موسوم به "نظم اخلاقی جهان"...». به علاوه، زرتشت از نظر نیچه پیامبری است که «راست‌گویی» را والاترین ارزش می‌خواند و این نقطه مقابل کم‌دلی «ایده‌آلیست»‌هایی است که از واقعیت می‌گریزند. فضیلتی که او بر آن پای می‌فشارد در این دو فرمان خلاصه می‌شود: «راست بگو و خوب تیراندازی کن». «باری، نام «زرتشت» در قاموس نیچه دلالت دارد بر فایق آمدن اخلاق بر خود اخلاق به یاری راست‌گویی، یعنی غلبه بر نفس واعظ اخلاق در هیئت ضد خویش که همانا نیچه باشد: نیچه آنتی‌تر زرتشت پیامبر است.

(۳) از سوی دیگر، کتاب کوتاه‌ترین سایه را باید بر پس‌زمینه قرائت‌های رایج در غرب و در واکنش به خلاق‌ترین پروژه‌های بازخوانی نوشته‌ها و اندیشه‌های او خواند. و حال که ترجمه خوب و قابل اعتمادی از نیچه و فلسفه ژیل دلوز به قلم عادل مشایخی (تهران، نی، ۱۳۹۰) در دست است به گمان ما می‌توان کوتاه‌ترین سایه را که از منظری لکانی نوشته شده در کنار قرائت دلوزی نیچه خواند و از دل تنش‌های بارآور این دو منظر راهی نو برای نیچه‌خوانی در زبان فارسی ترسیم کرد. مایکل هارت در پیشگفتاری که بر ترجمه انگلیسی کتاب

دلوز نوشته است که اصل فرانسه آن در ۱۹۶۲ منتشر شد نیچه و فلسفه را بهترین مدخل آشنایی با تفکر دلوز می‌خواند. به گفته او بسیاری از خوانندگانی که کتاب‌های بعدی او یا نوشته‌های مشترک او با فلیکس گاتاری را دست می‌گیرند واژگان دلوز را غامض و مبهم می‌یابند. به نظر هارت، این قضیه تا حدودی ناشی از آن است که دلوز مفهوم‌هایی را که در کارهای اولیه‌اش ورز داده و پرورانده در کارهای متأخرش مفروض گرفته است. از این رو در تفسیر دلوز از نیچه می‌توان بسیاری از مفاهیم و مواضع فلسفی او را کشف کرد که محور تمام کارهای بعدی او شدند.

مایکل هارت به طور مشخص روی سه مفهوم انگشت می‌گذارد و آن‌ها را مهم‌ترین مفهوم‌ها نزد دلوز می‌خواند: کثرت، سیرورت، و ایجاب (یا بنا به معادلی که در ترجمه نوشته‌های نیچه به فارسی پاب شده است: «آری‌گویی»)<sup>۱</sup>. ژیل دلوز در مفهوم کثرت آن‌گونه که در فلسفه نیچه صورت‌بندی شده است مفهومی از تفاوت می‌یابد که به قسمی هویت نخستین بر نمی‌گردد، تفاوتی که بدین اعتبار وابسته به هویتی اولیه نیست و هرگز نمی‌توان آن را در چارچوب وحدتی غایی محبوس کرد. کثرت، در این تلقی، هیچ نیست مگر مجموعه گسترش‌یافته و فزاینده تفاوت‌هایی که قائم به ذات و خودآیین‌اند. این، به تعبیری، تقریری فلسفی از اعلام «مرگ خدا» در نوشته‌های نیچه است: هیچ هویت آغازینی در کار نیست که همه تفاوت‌های عالم از بطن آن نشئت گرفته یا به اصطلاح ساطع شده باشند و نیز هیچ وحدتی در کار نیست که این تفاوت‌ها بدان برگردند: مبدأ و منتهایی برای تفاوت‌ها قابل تصور نیست. نیچه، به جای اصول و مبادی نظم‌دهنده الهی، اراده معطوف به قدرت را به مثابه موتوری جاودانی پیش می‌نهد، موتوری که تا همیشه تولید تفاوت می‌کند. اراده بدین اعتبار معطوف به تفاوت است: اراده معطوف به قدرت در حقیقت «ماشین کثرت‌ها» است.

۱. آنچه در پی می‌آید گزارشی است از «پیش‌گفتار» مایکل هارت بر ترجمه انگلیسی نیچه و فلسفه که شاید موجزترین مدخل برای آشنایی با تفسیر «انقلابی» دلوز از نیچه و مناسب‌ترین فتح‌باب گفت‌وگو - زدو خورد میان قرائت دلوزی و لکانی از فلسفه نیچه باشد.

مفهوم صیرورت از بسیاری جهات چیزی نیست جز بسط مفهوم کثرت، با عطف نظر به فرایند زمانی و تمرکز بر فرایند تولید کثرت‌ها. در اینجا هم دلوز و هم نیچه با یکی از مسائل محوری تاریخ فلسفه سرشاخ می‌شوند. نسبت میان وجود و صیرورت یا بودن و شدن، اصل دعوا شاید به منازعه فکری هواداران پارمنیدس و هراکلیتوس بازگردد. چنان‌که مشهور است هراکلیتوس عالم را به رودی تشبیه می‌کند که همواره روان است و یک دم مانند دم دیگر نیست. او اصل عالم را تبدیل و بی‌قراری و شدن می‌داند: «در مورد هیچ چیز نمی‌توان گفت است، باید گفت می‌شود»: شدن یا صیرورت، خود، نتیجه کشمکش اضداد است.

دلوز و نیچه هر دو در نسبت بودن و شدن بر صیرورت تأکید می‌کنند تا این معنا را برجسته بنمایند که وجود یا بودن نوعی فعل خلق است و خلق را جز به اعتبار تولید تفاوت‌ها و ایجاد کثرت‌ها نمی‌توان فهم کرد. دلوز برای تدقیق این قضیه به تفسیر مفصل آموزه «بازگشت ابدی» نیچه روی می‌آورد. به گمان او نباید بازگشت ابدی را به سادگی به معنای بازگشت گذشته و بازگشت یک چیز همان‌گونه که بود (the same) تعبیر کرد. برداشت نیچه درست عکس این است:

وجود نیست که برمی‌گردد، بلکه نفس بازگشتن است که مقوم وجود است، تا آنجا که وجود صیرورت و وجود آنچه می‌گذرد تأیید یا ایجاب شود. یک چیز نیست که باز می‌گردد، بلکه نفس بازگشتن همان چیزی است که در تنوع یا کثرت تأیید می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. در ترجمه عادل مشایخی (ص ۹۷): «بودن نیست که باز می‌گردد، بلکه خود بازگشت است که بودن را برمی‌سازد، تا آنجا که بودن به منزله بودن شدن و بودن آنچه می‌گذرد آری گفته می‌شود. یگانه نیست که باز می‌گردد، بلکه خود بازگشت یگانه‌ای است که به منزله یگانگی متفاوت یا بس‌گانه آری گفته می‌شود.» در ترجمه‌های فارسی نوشته‌های نیچه (و گاه دلوز) غالباً *affirmation* را به «آری‌گویی» برمی‌گردانند که چندان ایرادی ندارد اما پیوند مهم این واژه را با مصطلحات منطق صوری قطع می‌کند. در منطق، «ایجاب» در مقابل «سلب» قرار می‌گیرد. قضیه‌ی موجهه یا مثبتیه (ضد سالبه) به حمله اطلاق می‌شود که

به عبارت دیگر، بازگشتن عبارت است از وجود آن چیزی که می‌شود. دلوز در اینجا نیز قصد دارد به برداشتی خودآیین از تفاوت و تکثیر دائم آن در فرایند خلاقِ صیروت پردازد.

و سرانجام اینکه دلوز در مفهوم ایجاب نیچه نوعی اخلاق و حتی سیاست مبتنی بر کثرت صیروت می‌یابد. او از سنخ‌شناسی نیروها در نزد نیچه آغاز می‌کند: فعال یا کنش‌گر و عکس‌عملی یا واکنشی. نیروهای فعال، همانند خود صیروت، برتر شمرده می‌شوند چرا که خلاق‌اند: آن‌ها تولید تفاوت می‌کنند و حال آنکه نیروهای عکس‌عملی چیزی تولید نمی‌کنند. نیروهای عکس‌عملی حاصلی جز کین‌توزی و بدوجدانی ندارند. نیچه این قضیه را راهنمایی اخلاقی و نوعی اصل‌گزینش تلقی می‌کند: همواره در زندگی نیروهای فعال را بجوید و از نیروهای عکس‌عملی پرهیز کنید. سپس سنخ‌شناسی فعال و عکس‌عملی در تمایزی که نیچه میان ایجاب و سلب می‌گذارد بسط می‌یابد. و دلوز این تمایز را به عنوان نمونه در تضاد میان اخلاق سروران و اخلاق بردگان شرح می‌دهد. بی‌گمان هر دو نوع اخلاق این ایجاب و سلب را به میان می‌کشند. اما تضادی که در این دو مقوله نیچه‌ای به صورتی نمایشی بیان می‌شود ناشی از اولویت و مرتبه‌ای است که در هر یک از آن‌ها به ایجاب و سلب داده می‌شود. اخلاق بردگان می‌گویند: «شما شرّید، پس من خیرم» اما طرز تفکر سروران یا مهتران می‌گویند: «من خیرم پس شما شرّید». دلوز توضیح می‌دهد که ذهنیت بردگان سراپا عکس‌عملی است، چرا که برای رسیدن به ایجاب می‌باید لاجرم دو نفی یا سلب را از سر بگذرانند: از آنجا که شما شرّید و من مثل شما نیستم، پس من خیرم. در مقابل، ذهنیت سروران سراپا فعال است. تأیید یا ایجاب نفس آن مستقل است و نفی ذهنیت دیگری فقط حالت فرعی و ثانوی دارد. این ایجاب هیچ ربطی ندارد به تن سپردن به وضع موجود یا رضا به داده دادن، یعنی ربطی ندارد به آری گفتن به آنچه هست، بلکه هیچ نیست مگر فعلی خلاق: آفریدن

→ محمولی را به موضوعی نسبت می‌دهد. در تلقی نیچه-دلوز، «وجود» باید در مورد «صیروت» ایجاب یا اثبات شود.



فلسفه و کلام ۱۱۵

ISBN: 978-600-456-006-1



9 786004 560061

۲۲۱۱